

امکان علم انسانی «عمومی» براساس مفهوم «فردی»

از نظر فیلسوفان نوکانتی (مکتب بادن)

* سیدمهدی باقریان
** مهدی معینزاده
*** سیدمحمدتقی چاوشی

چکیده

ابتنای امر انسانی، مطالعه «فردی» و «موردهای» معنادار در برابر مصادیق در علوم طبیعی است؛ پس در استقلال روش شناختی علوم انسانی از علوم طبیعی و ابتنای علوم انسانی غیرپوزیتیو، تبیین و حفظ عمومیت مسئله ساز است. با توجه به اهمیت فلسفی - تاریخی ظهور علوم انسانی در آلمان قرن نوزده، این مقاله به بر ساخت و تبیین امکان حفظ عمومیت در علوم انسانی (علوم تاریخی و علوم فرهنگی) غیرپوزیتیو در سنت نوکانتی (مکتب بادن) براساس تفاوت های صوری و مادی آن با علوم طبیعی می پردازد.

کلیدواژه ها: علوم انسانی، فردی، اعتبار (ارزش)، عمومی، نوکانتی.

* دانشجوی دکتری پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. (sm.bagherean@yahoo.com)

** استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

*** عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

(تاریخ دریافت: ۹۸/۰۴/۲۳؛ تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۹/۲۳).

درآمد

اولین و پذیرفته‌ترین تمایز علوم طبیعی و انسانی در موضوع آن‌هاست. موضوع اولی، جهان فیزیکی و موضوع دومی، پدیده‌های معنا دار است. پدیده‌های معنا دار شامل کنش‌های انسانی، آداب اجتماعی، ارزش‌های اجتماعی، رخدادهای تاریخی و ... است. علم انسانی و طبیعی به کمک مفاهیم، وظیفه‌بازنمایی دارند.

مفهوم علمی، برش جدید در ابژه‌های علم و نشان‌دهنده کشف و ابداع نظم جدید پدیدارها (چیزها، رابطه‌ها و معانی) است. مفهوم ضمن رفع ابهام و نامعین بودن ایده‌ها برای آن‌ها تعین بی‌ابهام و دقیق فراهم می‌کند. مفهوم علمی پیشین نیست. هر مفهومی تاریخی دارد. شکل‌گیری هر مفهوم علمی، هم فرایندی سلبی و هم ایجابی است. مفهوم بخشی از واقعیت را انتخاب و بخش دیگر را حذف می‌کند. اتقان مفهوم در انتخاب درست و غیرتصادفی همان وجه ذاتی^۱ است که قصد بازنمایی آن را دارد. در این مقاله می‌خواهیم بگوییم فرایند سلبی و ایجابی شکل‌گیری مفاهیم در علوم انسانی و علوم طبیعی، دلالت‌های روش‌شناختی^۲ و مادی^۳ خاصی برای هر کدام دارد.

بر اساس نگاه سنتی، تمام مفاهیم در منطق و ریاضی کاملاً صوری و انتزاعی‌اند. در نگاه مدرن نیز این تلقی از مفهوم به علوم طبیعی سرایت کرده است. نگاه غالب در شکل‌گیری مفاهیم علوم طبیعی از راه تعمیم^۴ است. این دیدگاه تلاش می‌کند فرایند تبدیل آگاهی ادراکی را به مفهوم بر اساس تشابهات و تعمیم صورت دهد. نتیجه این تعمیم، شکل‌گیری قوانین کلی است. علوم شکل‌گرفته بر این اساس، علوم قانون‌بنیاد^۵

-
1. essential
 2. methodological
 3. material
 4. generalizing
 5. nomological

هستند و با محتوای واقعیت تجربی که فردی^۱ و یگه^۲ است، کاری ندارند. کارآمدی این روش در ساده‌سازی واقعیت و پیش‌بینی ظهور و پیدایش هر پدیده‌ای تحت قانون خاصی است؛ ولی این کار به ما دانشی دربارهٔ فردیت و عینیت انضمامی پدیده‌ها نمی‌دهد (Rickert, 1986: 42).

کارآمدی روش شناختی علوم طبیعی باعث شد سنت تاریخی بسیار قوی در درون علوم انسانی شکل پدید آید که حامل و مدافع تجویز روش‌شناسی علوم طبیعی در علوم انسانی بود. چیزها^۳ در علوم طبیعی و علوم انسانی پوزیتیو معمولاً نمونه‌هایی^۴ از مفاهیم عمومی‌اند که زمان و مکان خاصی که این چیزها در آن‌ها قرار گرفته‌اند، بی‌وجه می‌شود. از آنجاکه واقعیت، فرد تحویل‌ناپذیر است، کارکرد نظم‌بخشی مفاهیم به تخریب روابط فردی با زمان و مکان خاصی منجر می‌شود. این نگاه به شکل‌گیری مفاهیم در تبیین فردیت ناکارآمد است؛ عرصه‌ای که قلمرو علوم انسانی است.

علوم انسانی که در این مقاله به پیروی از ریکرت شامل علوم تاریخی و فرهنگی نیز می‌شود، وقتی به دنبال رویکردی غیرپوزیتیو باشند، دربارهٔ موردی^۵ هستند که به زمان و مکان خاصی اشاره می‌کنند. علوم انسانی در این برداشت، موردی با تاریخ، فرهنگ، بوم و رخداد‌های خاصی را با شرایط ارزشی خاصی بازنمایی می‌کنند؛ در نتیجه مفاهیم نمی‌توانند انتزاع بدون زمان و مکان خاصی باشند؛ از طرف دیگر، بدون مسئلهٔ عمومیت نمی‌توان به ایجاد علم معتقد شد؛ پس اگر به دنبال ایجاد تشخص و تبیین برای علوم انسانی غیرپوزیتیو هستیم، باید به دنبال دیدگاهی باشیم که بتواند

-
1. individual
 2. unique
 3. things
 4. instances
 5. cases

روشی از شکل‌گیری مفاهیم^۱ را در علوم انسانی نشان دهد که برای حفظ فردیت آن در کنار معیار عمومیت در علم راهگشا باشد؛ راهی که در سنت نوکانتی از مبادی علوم انسانی مدرن است که بسیار شرح و بسط یافته است.

آلمان در قرن نوزدهم محل ظهور علوم انسانی با عناوین علوم تاریخی، روحی، فرهنگی و انسانی بود. مسئله فلسفی مهم آن زمان، گذر از استیلای علوم طبیعی و یافتن جایگاهی برای فلسفه و علوم فرهنگی بود. سنت نوکانتی، به‌ویژه سنت بادن، الهام بخش تمایز علوم انسانی از علوم تجربی بود. لوتسه^۲ یکی از پیشینیان سنت نوکانتی و به‌دنبالش ویندلبان، ریکرت و لاسک مجال تأمل را درباره مسائلی فراهم کردند که زیرساخت علوم انسانی‌اند. ابتدای امر انسانی، مطالعه «فردی» و «موردهای» معنادار در برابر مصادیق در علوم طبیعی است؛ پس در استقلال روش شناختی علوم انسانی از علوم طبیعی و ابتدای علوم انسانی غیرپوزیتیو، تبیین و حفظ عمومیت مسئله‌ساز است.

در این مقاله، به برساخت و تبیین امکان حفظ عمومیت در علوم انسانی غیرپوزیتیو در سنت نوکانتی (مکتب بادن) براساس تفاوت‌های صوری و مادی آن با علوم طبیعی می‌پردازیم. ابتدا به شرح مختصری از سنت نوکانتی و دیدگاه‌های محوری این سنت اشاره می‌کنیم. سپس امکان برقراری «علم انسانی عمومی» در این سنت فکری با حفظ هویت تکین و فردی رخداد فرهنگی، تاریخی و انسانی بررسی و تحلیل می‌کنیم.

سه‌گانه مبنايي فلسفي مکتب نوکانتی

مکتب نوکانتی جنبشی آلمانی برای احیای سنت کانتی در فلسفه است. بیزر از دو ریشه فرهنگی مؤثر در ایجاد سنت نوکانتی نام می‌برد: ملی‌گرایی و تاریخی‌گرایی.

1. Concept formation

2. Lotze

ملی‌گرایی آلمان به کانت، بزرگ‌ترین فیلسوف آلمان، جایگاه ویژه‌ای می‌بخشید. تاریخی‌گرایی نیز ریشه‌یابی تاریخی اندیشه‌های روز آلمان را تشویق می‌کرد؛ علاوه بر این شکل‌گیری سنت نوکانتی زمینه‌ای فلسفی و دانشگاهی داشت. اولی نارضایتی از فلسفه اروپایی در قرن نوزده و افراط فلسفه هگلی بود و دومی بحران جایگاه فلسفه در دانشگاه‌های اروپایی، به‌ویژه آلمان بود (Beiser, 2014: 4-6). رسمی‌ترین روایت‌ها سنت نوکانتی را به دو مکتب تقسیم می‌کنند: مکتب ماربورگ و مکتب بادن. مهم‌ترین اشتراك دو مکتب، تلاش برای دفاع، تفسیر و بازخوانی انتقادی فلسفه کانت است. از مقومات مکتب نوکانتی، تلاش برای جدایی فلسفه و منطق یا نظریه شناخت از روان‌شناسی، ابتدا بر روش استعلایی، توجه به عناصر فرهنگی، تمرکز بر روش‌شناسی علم و تلاش برای تبیین اعتبار عینی^۱ است (Heis, 2018).

تمرکز اصلی این مقاله بر سنت نوکانتی مکتب بادن است. آغاز مکتب بادن را مقاله ویندلباندر در سال ۱۸۸۳ می‌دانند: «روش انتقادی یا تکوینی»^۲. ویندلباندر در این مقاله به دنبال تمایز فلسفه و روان‌شناسی است (Ibid). این کار در مکتب بادن ادامه یافت. مسئله اعتبار در مکتب بادن، دستور کار مشترک نوکانتی‌ها و میراث لوتسه است. ریکرت کار ویندلباندر را گسترش داد و لاسک (شاگرد این دو بود) ابعاد جدیدی به آن داد. تلاش مکتب بادنی برای استقلال علوم انسانی (تاریخی، فرهنگی) از علوم طبیعی و ایجاد استقلال و تشخیص برای این بخش از علوم بشری، همواره با تبیین مسئله اعتبار همراه و زمینه‌ای برای اشاعه مسئله «شان اعتباری» به همه حوزه‌های فرهنگ بود.

پشتوانه‌های نظری که در مکتب بادن برای دفاع از تشخیص و استقرار علوم انسانی آمده یا تفسیر جدید یافته، در این سه محور است: بازخوانی امر استعلایی کانتی؛ نظریه اعتبار؛ ناعقلانی بودن واقعیت.

1. Objective validiyt

2. "Critical or Genetic Method?"

بازخوانی امر استعلایی کانتی: یکی از اندیشه‌های محوری نوکانتی‌ها تبیین این دیدگاه بود که فلسفه به‌دنبال روش انتقادی است. روش استعلایی (میراث کانتی) می‌تواند به بازسازی دانش علمی کمک کند؛ کاری که فیلسوفان مکتب نوکانتی برای توجیه و تبیین دانش انسانی (تاریخی، فرهنگی) از آن بهره بردند؛ به تعبیری «نظریه علم پیش فرض استعلایی دارد» (Rickert, 1986: 26). لوتسه و سنت نوکانتی هدف فلسفه را معرفت‌شناسی می‌دانند، برعکس هگل که آن را متافیزیکی می‌دانست: مهم‌ترین نشانه برای بازگشت به کانت. اهمیت منطق استعلایی کانت برای نوکانتی‌ها در بنای شرایط پیشین خاصی برای علوم طبیعی بود؛ یعنی باتوجه‌به منطق استعلایی می‌توان بدون نیاز به قلمرو متافیزیک، این روش را به قلمرو علوم انسانی نیز گسترش داد؛ یعنی می‌توان با منطق استعلایی برای تاریخ نیز شرایط پیشین خاصی فراهم کرد؛ همان‌گونه که کانت برای فیزیک نیوتنی کرد.

اگر بخواهیم در تاریخ دیدگاهی را استعلایی طرح کنیم، خلاصه‌اش «فرد تاریخی اعتبارمند»^۱ است. برای استقرار معرفت‌شناختی این اعتبار می‌خواستند منطق را از روان‌شناسی‌گرایی نجات و به آن شأن عینی^۲ دهند و به‌دنبال عناصر عینی درون بخشی از فرهنگ بودند که بتواند اعتبار عینی^۳ را توجیه کند (Heis, 2018).

نظریه اعتبار: «اعتبار»^۴ برای اولین بار در بند ۳۱۶ کتاب منطق لوتسه آمده است. این کتاب یکی از جدی‌ترین کتاب‌های فلسفی نیمه دوم قرن نوزده بود که به فاصله حدود نیم قرن، تأثیر زیادی بر فلسفه گذاشته است. فیلسوفان پدیدارشناس، فرگه، نوکانتی‌ها و حتی هایدگر هرکدام بخشی از اندیشه خود را مدیون این کتاب‌اند (Sullivan, 2018).

-
1. Value-relevant
 2. Objective
 3. Objective validity
 4. validity (Gelten)

«اعتبار» برای متمایز کردن منطق و روان‌شناسی‌گرایی است. در این تعبیر، منطق به کارکرد سنتی آن نظر ندارد و در سطح عام‌تری به نظریه‌شناخت مربوط است. در این ایده تلاش می‌کنند تمایز بین قلمرو اندیشه منطقی را از قلمرو فرایندهای روانی متمایز کنند.

تمایز بنیادین وجود-اعتبار، یکی از تمایزهای ذاتی است که محل شکل‌گیری سنت نوکانتی است (Beiser, 2013: 129). لوتسه برای بنای مفهوم اعتبار، چهار نحوه واقعیت را از یکدیگر متمایز می‌کند: واقعیت برای وجود شیء (چیز)؛ واقعیت رخداد؛ واقعیت ابتدای رابطه حمل در گزاره که می‌گوید رابطه چیزهای موجود برقرار است؛ واقعیتی که می‌گوید گزاره اعتبار دارد. ایده‌ها در ذهن ما به معنای رخداد آن حضور دارند؛ ولی محتوای آن‌ها ربطی به قلمرو وجود و رخداد ندارد، بلکه اعتبار دارد (Lotze, 1988: 436-440). لوتسه در بخش سوم کتاب *منطق* برای تبیین قلمرو اعتبار به دو دیدگاه فلسفی اشاره می‌کند: دیدگاه افلاطون و مقولات کانت. در این دو دیدگاه، مشکل مشترکی وجود دارد: ارتباط با عالم واقعیت و صدق گزاره‌ها. یکی از ابداعات سنت نوکانتی بازخوانی مسئله صدق و ناسازگاری انطباق گزاره‌ها و واقعیت است. آنها به جای انطباق، برای صدق به شأنی اعتباری معتقدند. آکس^۱ در مقدمه ترجمه کتاب ریکرت می‌گوید اگر می‌گوییم گزاره‌ای صادق است، نه اینکه بر واقعیت مطابقت دارد، بلکه گزاره به صورت «معتبری برای واقعیت»^۲ برقرار است (Oakes: 1986: xviii). نکته اصلی نگاه نوکانتی‌ها به ارزش، در برداشت لوتسه از نقش ارزیابی^۳ نهاده در حکم است. ارزیابی بار هنجاری دارد. همه حکم‌های درست باید نمونه‌ای در قانون این‌همانی باشند. معنای قانون این‌همانی برای لوتسه هنجاری است (Beiser, 2013: 185).

-
1. Guy Oakes
 2. Validly for reality
 3. evaluation

اعتبار از آنجاکه به واقعیت ارتباط دارد، شأن عینی دارد؛ ولی با وجود واقعی متفاوت است. اعتبار بار هنجاری دارد و مربوط به قلمرو ارزش است. آن‌ها فلسفه را «نظریه اعتبار» می‌دانستند. دستور کار فلسفه اعتبار اصول موضوعه^۱ است. حال که فلسفه نظریه اعتبار است، بنابر سنت استعلایی باید اعتبار را به گونه‌ای تقریری کنیم که نشان دهد چگونه حوزه‌های عمومی علوم و فرهنگ را می‌توان با آن‌ها پوشش داد (Heis, 2018). براساس نگاه غایتمندانه می‌توان همه حوزه‌ها شامل منطق، هنر و اخلاق را اعتباری فهمید.

مسئله ناعقلانیت امر واقعی: رابطه فرم و ماده در تاریخ فلسفه بسیار بحث‌برانگیز بوده است. صورت دیگر نسبت فرم-ماده، رابطه مفهوم-واقعیت است. دیدگاه‌های لوتسه سرآغاز بحث درباره رابطه فرم و ماده در سنت نوکانتی و ظهور دیدگاه اعتبار-ارزش در این رابطه است. یکی از نقطه‌های عطف اندیشه نوکانتی، تردید کردن در برداشت‌های سنتی رابطه فرم و ماده است. مقولات کانتی به سوژه تعلق دارند، برعکس مقولات ارسطویی که در هستند^۲ واقع‌اند؛ از این رو به آن چرخش کپرنیکی می‌گویند.

وضع نوکانتی‌های بادی در میراث کانت مشابه نیست. لوتسه ویندلبانند و ریکرت با دیدگاه کانتی مقولات بیشتر همراهی می‌کنند؛ ولی لاسک منکر نقش سوژه در شرایط استعلایی معرفت است. نوکانتی‌ها اگرچه خود را مفسر کانت می‌دانستند، وظیفه خود را تبعیت کامل از کانت نمی‌دانستند. یکی از آن دیدگاه‌هایی که در آن از کانت عبور کردند، دیدگاه شیء فی نفسه بود. به نظر ریکرت معرفت نمی‌تواند بازتولید واقعیت باشد؛ گزاره در صورتی درست است که محتوای نظری «ایدئال»، «غیرواقعی» به صورت معتبری برای واقعیت برقرار باشد (Oakes: 1986, xx).

1. axioms

2. entity

در سنت نوکانتی پذیرفته بودند که واقعیت، چه کل و چه جزء، ناعقلانی است (Oakes:1986, xvii). محتوای حسی چیزی ناعقلانی یا خارج از معنی است و فقط می‌تواند به صورت پسین در احساس و شهود قرار گیرد. وقتی بر اساس سنت نوکانتی علم تاریخی را علم درباره فرد یا واقعیت انضمامی درک کنیم، اهمیت نسبت مقولات با واقعیت انضمامی بیشتر مشخص می‌شود؛ وضعیتی که لاسک به آن «شکاف ناعقلانیت»^۱ واقعیت می‌گوید. از نظر لاسک مقولات نه در ابژه و نه در آگاهی سوژه وجود دارند، بلکه از اساس «وجود» ندارند. مقولات چیزی از جنس هستنده نیستند، بلکه جنسشان اعتبار-ارزش است. صورت از نظر لاسک از جنس اعتبار-ارزش است؛ یعنی وجود ندارد بلکه صدق می‌کند-اعتبار می‌شود. ریکرت تلاش برای مفهوم‌پردازی^۲ از موجودات واحد را در صورت به رسمیت شناختن شکاف ناعقلانیت واقعیت فردی ممکن می‌داند؛ یعنی ناعقلانی بودن را دیدگاهی نه درباره ماهیت خود وجود، بلکه درباره تجربه ما از چیزی می‌داند که وجود دارد (Ibid: xvi).

مسئله تمایز علوم تاریخی و طبیعی

نوکانتی‌ها و به‌ویژه لوتسه نخستین فیلسوفانی بودند که در برابر طبیعت‌گرایی رادیکال ایستادند. در دهه اول قرن نوزدهم، زیست‌شناسی، فیزیولوژی و روان‌شناسی برآمدند. در زمانه‌ای که طبیعت‌گرایی استیلای کاملی دارد، نباید منتظر مجالی برای ارزش-اعتبار بود. به نظر می‌رسد نزاع ارزش-علم، نزاع ذاتی فرهنگ آلمانی بوده که دوره رمانتیسم را در تجربه فرهنگی خود داشته است. فلسفه لوتسه را ذاتاً نورمانتیسم می‌دانند؛ سنتی که در زمانه استیلای ماتریالیسم و پوزیتیویسم در پی زنده نگه‌داشتن میراث رمانتیسم بود (Beiser, 2013: 128-138). دغدغه آغازین اندیشه نوکانتی، بنای

1. hiatus irrationalism

2. conceptualization

انسان‌شناسی با هدف فهم آدمی از جایگاهش در طبیعت و تاریخ بود: ایجاد جهان‌بینی^۱ جدید. این جهان‌بینی باید مبتنی بر علوم مدرن باشد؛ اما هماهنگ با ارزش‌های زیبایی‌شناختی، دینی و اخلاقی (Ibid: 250).

ویندل‌باند ضمن نقد روش‌های متداول متمایز کردن علوم طبیعی و انسانی، آن‌ها را ناکارآمد می‌داند. مثال بارز آن روان‌شناسی است که با روش‌های متداول نمی‌توانستند جایی برایش بیابند؛ زیرا از نظر موضوع جزء علوم انسانی است و در روش از علوم تجربی پیروی می‌کند. اولین جایی که تفاوت دقیق دو روش‌شناسی قانونی^۲ و فردنگار^۳ با توجه به موضوع علوم طرح شد، مقاله «تاریخ و علوم طبیعی»^۴ ویندل‌باند بود. روش اول، خاص علوم طبیعی است که به دنبال طرح قوانین کلی و جهان‌شمول و دومی، در پی بازنمایی واقعیت انضمامی است (Windelband, 1900: 198). ریکرت این برداشت اولیه ویندل‌باند را گسترش داد. ریکرت به دنبال برقراری این تمایز در منطق بود. اینجا بود که تمایز علوم انسانی از علوم طبیعی به تمایز «پدیدار» و «ارزش‌بار» تبدیل می‌شود و با نظریه ارزش و منطق استعلایی گره می‌خورد.

هرچند علوم تاریخی در مکتب بادن جنبه‌هایی (جوهری) از علوم طبیعی دارند؛ همان‌گونه که علوم طبیعی و جوهری از علوم تاریخی دارند و آشنایی با آن لازم است و برای این کار باید تلاش کنیم تفسیر و استلزام عوامل فردی و عمومی (ویژگی هر علم تجربی) را بدانیم؛ باین حال هنوز تمایز منطقی بنیادین بین علوم طبیعی و تاریخی باقی می‌ماند. ریکرت می‌خواهد نتیجه بگیرد که چگونه ابژه‌ها (حتی کلی‌ها) می‌توانند اعتبارمند و فردی‌سازی شده بازنمایی شوند (Rickert, 1986: 63).

-
1. Weltanschauung
 2. Nomothetic
 3. idiography
 4. History and Natural Science

مفاهیم علوم انسانی همچون مفهوم «فردی»

نگاه سنت نوکانتی به مفهوم در آثار لوتسه نیز یافت می‌شود. او در کتاب مقدماتی منطق، ضمن پذیرش روایت سنتی از منطق، به چند خطا در نظریه سنتی مفهوم‌سازی اشاره می‌کند. او ضعف منطق سنتی را ضعف تبیین فردیت اشیا می‌داند (Beiser, 2013: 179) یا اینکه مشکل نظریه سنتی انتزاع^۱ این است که نمی‌تواند ابزار مفهوم‌سازی باشد، زیرا باید مفهوم را داشته باشیم تا انتزاع را انجام دهیم. از نظر لوتسه انتزاع براساس قواعدی رخ می‌دهد که باید آن‌ها را از پیش بدانیم تا در انتزاع از چه جنبه‌ای تمرکز کنیم (Ibid: 184)؛ بنابراین یکی از مأموریت‌های مهم علوم انسانی، بنای علمی است که مفاهیمش در سیر شکل‌گیری، با وحدت و فردیت رخداد واقعی دچار مشکل نباشد. چنین چیزی در جایی جز علوم طبیعی قرار دارد. حال که بنیان مفاهیم علوم انسانی بر فردیت است، توصیف فرد تاریخی ضرورت دارد و چستی تلقی از فرد تاریخی روشن‌کننده بخش مهمی از راه فهم علوم انسانی است.

به نظر ریکرت مسئله از این پرسش آغاز شد که تاریخ چگونه براساس پدیدارهایی علم می‌شود که از نظر تاریخی تأیید و اثبات شده‌اند؟ (Rickert, 1982: 68) یا از آنجا که ما در تاریخ نیز مفهوم را شکل‌یافتگی (صورت‌بندی) علمی ماده می‌نامیم، مورخان چگونه این مفاهیم تاریخی را از مواد پدیداری^۲ شکل می‌دهند؟ پرسش دیگر این است که آیا در تاریخ تمایز تعیین پدیدارها از شکل‌گیری مفاهیم ممکن است. تاریخ بی‌شک از حیث روش ارائه داده ارائه‌داده^۳ با علوم طبیعی متفاوت است (Ibid: 69).

مسئله اصلی این است هیچ علمی نمی‌تواند ادراک تجربی واقعیت را بازنمایی کند؛ زیرا واقعیت در هر شرایطی متکثر و نامحدود می‌ماند و به مفهوم تحویل نمی‌شود؛ اما

-
1. abstraction
 2. Factual material
 3. given

فردیت چنین نیست و می‌تواند بازنمایی شود. فردیت به ما به صورت ادراکی داده می‌شود؛ ولی فردیت با ادراک این همان^۱ نیست. بنابراین مسئله اصلی در شکل‌گیری مفهوم در علوم انسانی این است: آیا تحلیل علمی و تحویل واقعیت ادراکی امکان دارد که هم‌زمان هم پیشگویی فردی کند (مانند علوم طبیعی) و درعین حال، فقط توصیف پدیده‌ها نباشد و بتوان آن را بازنمایی علمی دانست؟ آیا از ابعاد نامحدود محتوای ادراکی واقعیت می‌توان جنبه‌های خاصی را به گونه‌ای در قالب مفاهیم علمی برجسته و مستقر کرد که نه تنها اشتراک تکرر چیزها و فرایندها، بلکه آن را در «رخدادی فرد» بازنمایی کند؟ (Ibid: 78)

تاریخ نیز گریزی از انتخاب پدیده‌ها ندارد؛ پس باید اصولی برای انتخاب و ساده‌سازی داشته باشیم (Ibid: 71). با توجه به درهم تنیدگی پدیدارها^۲ و منابع^۳ جداسازی ذاتی از غیرذاتی بدیهی است. کار مورخ تشخیص همین ذاتی از غیرذاتی است. اینکه فردریک ویلهم چهارم تاج پادشاهی را رد کرد، رخدادی تاریخی است؛ اما اینکه کدام خیاطی لباس پادشاهی را دوخت، برای تاریخ سیاسی مهم نیست، هرچند ممکن است برای تاریخ مد و لباس مهم باشد. مفهوم تاریخی «پادشاه» متشکل از چیزهایی است که این رخدادها در آن‌ها ذاتی نیستند.

به نظر می‌رسد علم تاریخی تناقض پیشین منطقی دارد (Ibid: 51)؛ زیرا قرار است ابتدا به رخداد یکه‌ای در زمان و مکان خاص بپردازد؛ یعنی تاریخ در جایگاه علم به دنبال بازنمایی واقعیت با ارجاع به عموم^۴ نیست (Ibid., ۴۸)؛ اما اینکه بتوانیم هم علم تاریخی را به بخشی از واقعیت محدود کنیم و هم مانند قوانین طبیعی انتظار بازنمایی

-
1. identical
 2. facts
 3. sources
 4. general

صادق تاریخی از واقعیت در تمامیت آن داشته باشیم، متناقض به نظر می‌رسد. براساس دیدگاه ریکرت علوم تاریخی در مقایسه با علوم طبیعی، عنوان «علم واقعیت» برایشان زبیده‌تر است. یعنی چه؟ می‌دانیم علوم طبیعی از مصداق خاص به کلی حرکت می‌کنند؛ یعنی حرکتی برخلاف مسیر شکل‌گیری امر واقعی. خود واقعیت از هرگونه مفهوم‌پردازی مستقل است؛ چه کلی و چه فردی. از قضا خود واقعیت، ناعقلانی است^۱؛ یعنی فردیت واقعیت در برابر مفهوم کلی به صورت مبسوط با ناعقلانیت آن مرتبط است؛ پس فردی در اصل ارتباط بیشتری با واقعیت دارد (Ibid: 53). اکنون باید در پی چگونگی مفهوم‌پردازی برای واقعیت ناعقلانی^۲ باشیم.

مفهوم‌پردازی در علوم تاریخی دو وجه دارد. وجه ابتدایی آن منطقی است. توجه به فردیت، ویژگی اصلی وجه منطقی است؛ اما چون برای فهم ویژگی‌های علمی و اجتناب‌ناپذیر شکل‌گیری مفاهیم در تاریخ، مجبور به بازنمایی وجه جوهری^۳ آن هستیم، باید بدانیم چه بخشی از واقعیت فردی نیازمند بازنمایی تاریخی است؛ پس در شکل‌گیری مفاهیم مجبور به متمایز کردن تعینات مادی ابژه‌های خاصی هستیم که در معنای محدود، ابژه‌های تاریخی‌اند؛ بنابراین ناگزیر از تحقیق درباره ارتباط محتوا و قالب یا ماده و روش در بازنمایی تاریخی هستیم؛ در نتیجه تفاوت علوم طبیعی و علوم انسانی فقط روش نیست (Ibid: 64) و علوم تجربی دو دسته می‌شود که تفاوت مادی دارند: علوم طبیعی و علوم انسانی.

این نگاه به مفهوم علمی با نگرشی سلبی آغاز شده است چرا که در آن تمرکز تبیین مفاهیم علوم انسانی بر جوهری است که در مفاهیم علوم طبیعی مغفول مانده است؛ اما برای نگاه ایجابی به ارتباط دو تبیین (صوری و مادی) متمایز برای یک دستور

-
1. Irrational
 2. Irrational reality
 3. substance

کار متمرکز می‌شود. ابتدا بیش از آنچه ماده تاریخ مهم باشد، قالب بازنمایی آن مهم است. در این دستور کار، ابتدا باید به دنبال تنظیم اصول شکل‌گیری مفهوم در تاریخ باشیم. اعتبار علمی مفاهیم تاریخی چگونه شکل گرفته‌اند؟ (Ibid: 61). برای این کار باید ابتدا مفهوم فردی را بازخوانی و تحلیل کنیم.

۱. همه واقعات تاریخی ابژه تاریخ نیستند. باید فردهای تاریخی را تعیین کنیم؛ زیرا همه فردها برای بازنمایی تاریخی مناسب نیستند.

۲. فردهای تاریخی نیز نمی‌توانند با همه تکرر درونی‌شان بازنمایی شوند. باید بفهمیم چه چیزی متمایز و خاص و چه بخشی از محتوای متکثر فرد تاریخی به منزله محتوای خاص مفهومی تاریخی مستقر شده است.

۳. روش‌های تاریخی و غیرتاریخی تقریب یکدیگر نیستند و نمی‌توانند به یکدیگر تحویل شوند: فرایند تاریخی، فرایندی فردی و یکه است، که در رابطه اعتباری-ارزشی شکل می‌گیرد. اگر هم به یکدیگر ربطی دارند، از آن روست که می‌توان واقعات فیزیکی را از نظر تاریخی مطالعه و آن را به سبک فردی بازسازی کرد.

ریکرت براساس مقدمه ۱ و ۲، به این کار اصل فردی‌سازی شکل‌گیری مفهوم می‌گوید که در تقابل با عمومی‌سازی شکل‌گیری مفاهیم است. اگر بازنمایی تاریخی را فقط کاربرد نتایج عمومی علوم طبیعی برای موردهای خاص بدانیم، اشتباه است. شکل‌گیری مفهوم با محتوای فردی فقط از طریق ارتباط نظری ابژه تاریخی با ارزش‌ها-اعتبارها رخ می‌دهد (Ibid). شکل‌گیری مفاهیم در علوم طبیعی ارزش‌بنیاد نیست؛ اما فردی‌سازی در شکل‌گیری مفهوم در علوم تاریخی ارزش‌بنیاد و اعتبارمند است. از مقدمه ۳ به اصل تمایز ارتباط علی تاریخی با قوانین علی علوم طبیعی می‌رسیم.

نسبت ارزش و مفهوم تاریخی فردی

چگونه عناصر یک مفهوم تاریخی برای یک واحد و فرد تقرر^۱ پیدا می‌کنند؟ برای فراروی از رویه سلبی موضوع و تقابل با شیوه علوم طبیعی باید به دنبال شرح و بسط شیوه ایجابی برای علوم تاریخی بود. با توجه به آنچه درباره مفهوم تاریخی و همراهی‌اش با فرد بودن آن گفتیم، باید به دنبال مبنایی نظری باشیم و به دو پرسش مهم با ماهیت مشترک پاسخ دهیم: اگر قبول نداریم انسجام عناصر مفهومی به صورت عمومی برای همه زیرمجموعه خود برقرار است، چه چیزی وحدت بخش مفاهیم تاریخی است؟ (Ibid: 81) آیا مفهوم فردی شامل اصلی است که جنبه‌های منسجم ماده تاریخی را مرتبط کند و بتواند آن‌ها را از جنبه‌هایی متمایز کند که ارتباطی امکانی (موردی)^۲ دارند؟ (Ibid: 82).

ریکرت برای پاسخ به این دو پرسش بر این نکته تأکید می‌کند که اگر مفهوم تاریخی با مفهوم فردی قرین است، فقط به معنای واحد، خاص و شاخص^۳ نیست، بلکه مراد از آن شامل بخش ناپذیر^۴ بودن نیز می‌شود؛ بنابراین معنای فردی دو وجه دارد که برای فهم فردی تاریخی مهم است: (۱) وحدت تکثر در معنایی منسجم؛ (۲) تکین‌بودگی^۵ در وجه دیگر. ارتباط تکین‌بودگی و وحدت کثرت در مفهومی تاریخی به ما در اعتبار مفهوم تاریخی کمک می‌کند.

مفهوم بخش ناپذیر برخی الزامات منطقی را برآورده می‌کند. مثال مناسب برای اثبات اینکه مفهوم بخش ناپذیری می‌تواند با تکین‌بودگی مرتبط شود تا تکین‌بودگی

1. consolidate
2. contingently
3. singular
4. indivisible
5. uniqueness

بتواند پایه یا پیش فرضی برای بخش ناپذیری فراهم کند، مقایسه «الماس کوه نور» و معادل فیزیکی آن است. الماس کوه نور ابژه تاریخی تکین است و پایه‌ای می‌شود تا بخش ناپذیر شود؛ زیرا در آن صورت نمی‌توان به آن کوه نور گفت (Ibid: 83). معنای اعطاشده به این الماس، مبتنی بر ارزش الصاق شده به تکین بودگی جایگزین ناپذیر آن است (Ibid: 84). این ممکن است برای همه اجسامی برقرار باشد که فردی^۱ هستند. بحث وحدت در بخش ناپذیری فقط زمانی طرح می‌شود که تکین بودگی به ارزش مربوط شده باشد.

البته باید این دیدگاه را از دیدگاه‌های مشابه جدا کرد. اینکه چشم‌اندازهای ارزشی، انتخاب را برای موجود زنده پوشش می‌دهند، حقیقت است. ریکرت در کنار فهم علم طبیعی و فهم زیبایی‌شناسانه، فهمی را پیش می‌کشد که به حیات عملی^۲ مربوط است (Ibid: 86). این نوع سوم، که پیش‌اعلمی و فردی‌سازنده درباره واقعیت است، چه رابطه‌ای با شکل‌گیری مفاهیم در علوم انسانی دارد؟

اگر ما تاریخ را در عام‌ترین صورت آن علایق مربوط به فردها و در نتیجه، مفاهیم تاریخی را فقط درباره واحد و فردی بدانیم، آن چیزهایی که برای فرد دارای ارزش و اراده فردی‌اند، می‌توانند فردهای تاریخی باشند؛ اما این هم برای تاریخ علمی مهم نیست (Ibid: 87). آنچه برای ما مهم است، این است که بدانیم فهم تاریخی با فهم فرد زنده^۳ و عملی یکی نیست، هرچند هر دو نگاه در تمایز فردها در معنای محدود و جامع آن مشترک‌اند و تکثر فردها را در واحد بخش ناپذیر مستقر می‌کنند؛ ولی آن‌ها در دو جنبه متمایزند؛ و در نظر داشتن این دو تفاوت اساسی برای رسیدن به مقصود شکل‌گیری فرد علمی مهم است: (Ibid: 88): نظری بودن و ایزوله نبودن فردی‌سازی.

1. in-dividual

2. practical life

3. vital

تاریخ برخلاف موجود زنده، عملی نیست، بلکه نظری است؛ پس این نوع فعالیت بازنمایی کننده است، نه حکم‌دهنده. او با شخص عملگر در توجه به چیزی چشم‌انداز مشترك دارد، نه اینکه در خواستن و ارزش‌سازی شخص شريك باشد. تاریخ علم ارزش‌بار^۱ است، نه ارزش‌ساز^۲ (Ibid). اینکه چیزی در چشم‌اندازی، ارزشی است یا «ربط ارزشی» فقط بار نظری دارد، با ارزش‌سازی عملی و زنده متفاوت است؛ برای مثال، الماس کوه نور به این عنوان فردی است که فقط ارتباط ارزشی نظری دارد. این را می‌توان اصل اعتبارمندی نظری در فردی‌سازی شکل‌گیری مفاهیم یا بازنمایی تاریخی دانست.

درباره انسان هم وحدت فردی، بخش‌ناپذیری شخصیت مبتنی بر همراهی یک ارزش با این واحد است؛ در نتیجه جنبه‌هایی که جایگزین‌ناپذیرند و با ارجاع به این ارزش، کلی را تشکیل می‌دهند، نباید مجزا شوند (Ibid: 85). وحدت تاریخی شخصیت فقط بر اساس وحدت تجربه‌شده^۳ شکل نمی‌گیرد. تا ماهیت وحدت بخش‌ناپذیر شخصیت مرتبط با ارزش را به دست نیاوریم، ممکن است به این نتیجه اشتباه برسیم که وحدت فردی را در وحدت تجربه‌شده^۴ عصب‌های^۴ ساختاری روانی خلاصه کنیم. فارغ‌ازاینکه همه افراد بشری با ارزش‌ها مربوط‌اند و می‌توان آن‌ها را به معنایی بخش‌ناپذیر دانست، برای اینکه اصل فراگیرتری فراهم شود، بر همراهی تکین‌بودگی در ارتباط با ارزش و تشکیل وحدت بخش‌ناپذیر تأکید می‌شود که اغلب برای فردی‌سازی روانی نیز برقرار است (Ibid). این دلیل، دلیلی است که هنگام فردی خواندن برگ‌ها و دانه‌ها متناقض به نظر می‌آید؛ هرچند در معنای عامش آن‌ها هم

-
1. value-relevant
 2. valuing
 3. exprienced
 4. nexus

می توانند فردی باشند.

شخص زنده در زندگی عملی برای خودش ارزش‌ها و اولویت‌های شخصی دارد و فردهای بسیاری هستند که فردی به معنای بخش ناپذیر آن هستند؛ درحالی که برای تاریخ باید به دنبال بازنمایی‌هایی باشیم که برای هر فردی اعتبار داشته باشد. فردی بودن کسی مانند گوته به این است که مانند «کوه نور» می تواند ربط ارزش عمومی پیدا کند؛ بنابراین بازنمایی تاریخی این گونه است که ابژه‌هایی ایجاد می کند که حاصل جایگزینی ارزش سازی عملی با ربط ارزشی کاملاً نظری است (Ibid: 89).

مفهوم تاریخی براساس طرح ریکرت فردی است؛ یعنی خودبسنده و مجزاست؛ اما ایزوله نیست. او ایزوله سازی را کار علوم طبیعی و کاری غیرتاریخی می داند؛ پس کار علوم انسانی هنگامی به سرانجام می رسد که بتواند هر ابژه‌ای را که متوجه آن است، در پیوندهایی قرار دهد که در آن‌ها عینی وجود داشته باشد؛ ازاین رو پیوندهای تاریخی عمومی «کل جامع» و فردهای خاص بخشی از آن هستند (Ibid: 107). فقط توجه کنیم که رابطه بخش‌ها با کل، متفاوت با رابطه مصادیق در علوم طبیعی است. ریکرت برای مثال این بخش به رابطه «رنسانس ایتالیایی» و «ماکیاولی» اشاره می کند: هر دو فرد تاریخی اند؛ ولی ماکیاولی مصداق نیست، بلکه بخشی از رنسانس ایتالیایی است (Ibid: 108).

در نهایت فردهای تاریخی با یکدیگر ارتباط دارند. می دانیم فردها در واقعیت تاریخی هرگز مجزا نشده اند و همه ابژه‌های تاریخی بخشی از کل بزرگ ترند که با آن‌ها پیوند دارند. انتزاع در علوم طبیعی، این گره‌ها را نادیده می گیرد؛ پس علوم تاریخی بازنمایی این گره‌های تاریخی اند. وقتی از ابژه‌های تاریخی می گوئیم، باید ارتباط آن‌ها را با یکدیگر تبیین کنیم. به نظر ریکرت هر ابژه فردی رابطه علی با سایر ابژه‌های فردی دارد.

نسبت فردیت و عمومیت در واقعیت معنادار و معنای ناواقع

ریکرت تلاش می کند فردی بودن و عمومی بودن هم‌زمان مفهوم تاریخی را توجیه پذیر نشان دهد. اینکه علوم فقط ناظر به «عموم» اند، باید توجیه شوند؛ وگرنه

دیدگاه «چون علوم تاریخی به فردی می پردازند، علم نیستند» صادره به مطلوب^۱ است (Ibid., 49).

نکته تأمل برانگیز این است که محوریت «فردی» در تاریخ به معنای نبود عمومیت نیست و اگرچه بازنمایی تاریخی شامل نام‌های خاص است و این موضوع حالتی استثنایی به این علم می‌دهد، نگاه به بازنمایی تاریخی نشان‌دهنده وجود معانی عمومی و کلی است؛ علاوه بر این ریکرت متوجه این نکته است که برای هر حکمی به عمومیت^۲ نیاز داریم؛ پس از نظر او شکل‌گیری مفاهیم در علوم تاریخی نیز مانند علوم طبیعی بی‌نیاز از عمومیت نیست؛ بنابراین مسئله نسبت عمومیت به علوم تاریخی در کنار نسبت فردی به آن‌ها باید حل شود (Ibid: 79). ریکرت به چهار اقتضا درباره نسبت عمومیت و علوم تاریخی اشاره می‌کند (Ibid: 115):

۱. عناصر همه مفاهیم علمی عمومی‌اند و تفاوت آنجاست که در علوم طبیعی، از این عناصر مفاهیمی ساخته می‌شود که خودشان محتوای عمومی دارند و تاریخ از آن‌ها مفاهیمی با محتوای فردی می‌سازد.
 ۲. تاریخ نمی‌تواند همه فردها را بازنمایی کند؛ بلکه فقط آن‌هایی را بازنمایی می‌کند که برای ارجاع به ارزشی عمومی شأن ذاتی دارند.
 ۳. علوم تاریخی نیز می‌توانند فردها را در پیوندی عمومی قرار دهد و آن‌ها را ایزوله نداند.
 ۴. تاریخ گروهی از فردها را چنان جمع می‌کند که هر کدام اهمیت یکسانی دارند؛ پس تاریخ مفاهیمی را شکل می‌دهد که محتوای عمومی دارند.
- این چهار اقتضا در این قالب‌اند که ربط ارزشی، عمومیت محتوای مفاهیم را در علوم انسانی شکل می‌دهد و تاریخ به منزله علم فقط از توصیف پدیده‌های فردی

1. Petitio principii

2. generality

ساخته نمی‌شود؛ برای مثال، اگر دربارهٔ واقعیت‌های فردی مانند ماه می‌گوییم فقط توصیفی از فردی در ابتدایی‌ترین وجه آن داریم؛ اما نشان‌دهندهٔ علم تاریخی نیستند. نکتهٔ مهم این است که دربارهٔ علم تاریخی، محتوای مفهوم عمومی است؛ زیرا یا تکثری از افراد مشترک را جمع می‌کند یا برای تکثری از افراد به‌کار می‌آید و کل اعضای تکثر را در پیوند فردی یا کل جمع می‌کند. در تاریخ عناصر مفهوم باید واحد^۱ به معنای واحد موجود منسجم^۲ تشکیل دهند تا به سیستم خودبسته^۳ و بسته از ایده‌ها منجر شود (Ibid: 81)؛ پس اگر مورخ به دنبال ابژهٔ تاریخی به منزلهٔ برساختی از کل است، به این معنا نیست که به دنبال فردی نیست، بلکه «پیوندهای کلی» را به منزلهٔ ساختار یکه و فردی بازنمایی می‌کند (Ibid: 108).

شرط دیگر ریکرت برای امکان عمومی‌سازی همراه با حفظ فردی‌سازی، حفظ تمام چیزی است که به ربط ارزشی مربوط به ذات تاریخی مفهوم مرتبط است. می‌توان تصور کرد فردی هم عضو کل تاریخی باشد و هم مصداق مفهوم عمومی؛ یعنی مفهوم تاریخی فردی‌سازی شده که به جهت ربط ارزشی شکل گرفته است، هم‌زمان محتوای عمومی دارد و چیزی را جمع کرده که برای همهٔ افراد گروه مشترک است (Ibid: 114).

علم همیشه معطوف به کلی^۴ است؛ اما در عمومی بودن علوم تاریخی ارزش کلی، که باید افراد با آن ربط پیدا کنند تا فرد تاریخی شوند، تعدادی ارزش فردی را جمع نمی‌کنند تا مصداق آن شوند، بلکه ارزشی می‌شوند که هرکسی متوجه آن است و برای هرکسی اعتبار دارد. از آنجاکه تاریخ نشان می‌دهد چه چیزی به ارزشی عمومی مربوط

-
1. unity
 2. coherent entity
 3. self-contained
 4. general

شده است، باید فرد خاص را تقریر کند (Ibid: 90).

بنابراین بازنمایی تاریخی نیز به چیزی کلی نیاز دارد. اهمیت این نکته در این است که اگر واقعیت با ارجاع به ارزش عمومی به ذاتی و غیرذاتی تحلیل شود و وجوه ذاتی آن افراد واحد مستقر شده باشند، فهم نهایی از واقعیت مبتنی بر تصادف یا پیشینی غیرعلمی نمی‌شود، بلکه این فهم را هر کسی که ارزش‌های حاکم را به صورت عمومی پیش فرض می‌گیرد، باید «ضرورت» دریابد تا شرط ضروری فهم علمی را برآورده کند (Ibid: 91).

منظور ریکرت از ارتباط نظری ابژه با ارزش، بدون ارزش‌دهی^۱ (بد و خوب یا ارزشی و ضدارزشی بودن) چیست؟ در مفهوم زندگی عملی که ارزش‌ها همواره عینیت دارند و افراد عشق و نفرتشان را به چیزی نشان می‌دهند، ارجاع ارزیابی‌ها به فهم مشترك^۲ از واقعیت است؛ از ابعاد ارزشی نامحدود متوجه گونه خاصی از ارزش‌ها و ایجاد يك تفاوت نسبت به ارزش‌ها است. در صورتی که تاریخ به منزله علم محض، علم توجیه‌چرایی ارزش‌یابی^۳ ابژه‌ها (خوب و بد یا مثبت و منفی) نیست (Ibid). ارزش‌دهی مثبت یا منفی به فرد تاریخی اهمیت ندارد، بلکه مهم ایجاد رابطه ارزشی است؛ برای مثال، نگاه منفی یا مثبت به لوتر خیلی مهم نیست؛ ولی مهم بودن لوتر ربط اعتباری نظری است.

ریکرت خود متوجه است که ذاتی یا غیرذاتی دانستن هر ویژگی ابژه خود ارزش‌دهی است و اصولاً این ارزش‌دهی در هر مفهوم‌سازی اتفاق می‌افتد؛ اما معتقد است که این تمایز در علوم تاریخی به گونه‌ای است که از تفاوت در حکم‌های ارزش‌دهی عملی مستقل است؛ زیرا می‌توان این کار را مستقل از بدی یا خوبی آن

1. valuating

2. common conception

3. valuing

از نظر فردی انجام داد (Ibid: 94). اگر فرض کنیم ابژه از نظر فردیت،^۱ اهمیت زیبایی‌شناسانه، سیاسی یا مذهبی پیدا کند و درباره مهم بودن یا نبودنش بحث درگیرد؛ به عبارت دیگر، آن ابژه در میان کثراتی از چیزهای دیگر، فرد شناخته شود، نمی‌توانیم زندگی مذهبی یا سیاسی را خنثی و مستقل از ارزش‌ها بدانیم، بلکه باید بخشی از ارزش‌های سیاسی، زیبایی‌شناسی و ... را اعتبار در نظر بگیریم. هر چند ارزش‌دهی^۲ غیرنظری به ماهیت منطقی ضروری تاریخ به مثابه علم ربطی ندارد، ربط نظری ابژه‌ها به ارزش‌ها به صورت مفهومی از هر بازنمایی تاریخی انفکاک‌ناپذیر است و در هیچ شرایطی شأن علمی‌اش انکارپذیر نیست (Ibid: 95)؛ بنابراین یکی از کارهایی که باید اثبات شود، این است: اگرچه می‌دانیم بازنمایی تاریخی مستقل از ارزش^۳ وجود ندارد، بازنمایی تاریخی مستقل از ارزش‌دهی عملی^۴ ممکن است (Ibid: 96).

مشکل دیگر منطق تاریخ این است که در هر بازنمایی تاریخی و در هر بازنمایی علوم طبیعی، مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌ها را به کار می‌بریم که می‌تواند به منزله «پیشین» در شکل‌گیری مفاهیم به کار آید: در مفهوم قانون طبیعت به منزله حکم عمومی غیرمشروط و نیز مفهوم ارزش فرهنگی در احتساب ابژه ممکن به منزله بازنمایی تاریخی. مشکل این است که نه تنها می‌توان در اعتبارمندی^۵ این پیش‌فرض‌ها تردید کرد، بلکه عینیت علمی آن‌ها نیز گویا مشکل‌دار خواهد شد (Ibid: 65). تبیین روشی محتوای معنادار ناواقع فرهنگ، که در واقعیت‌های تاریخی نهاده شده است، گام متمایزکننده سنت نوکانتی برای علوم انسانی است.

1. individuality

2. valuation

3. Value free of history

4. Free of practical valuation

5. validity

هنگامی که ماده تاریخ را فرهنگ قرار دهیم، ناگزیر به عرصه‌ای فراتر از رخدادهای واقعی می‌رویم: آن‌ها ناواقع^۱ هستند؛ یعنی کلماتی مانند فرهنگ فقط نشانگر واقعیت‌های حقیقی نیستند، بلکه به فرایندهای واقعی ارجاع دارند که به جهت ربط ارزشی‌شان اهمیت یا معنایی دارند که وجود حقیقی‌شان را استعلا می‌دهد (Ibid: 141). ریکرت اهمیت آن‌ها را به این می‌داند که اگر ابژه‌های ناواقع فهم تاریخی نادیده گرفته شوند، یا در دام برداشت‌های روان‌شناسانه می‌افتیم یا مواجهه متافیزیکی با آن خواهیم داشت (Ibid: 158).

براساس نظریه ارزش نوکانتی مبنی بر تمایز وجود حقیقی و معنای ناواقع، ارزش‌ها حقیقی نیستند، بلکه اعتباری^۲ برقرارند. رابطه دوطرفه فرهنگ و معنا این‌گونه است که ما با فرهنگ معنای نهاده را در زندگی تاریخی واقعی را می‌فهمیم، با فرهنگ خود محتوای ناواقع را معنای چنین زندگی‌ای در نظر می‌گیریم، آن را احصاشده^۳ از کل وجود واقعی می‌دانیم و با ارجاع به ارزش‌های فرهنگی تفسیر می‌کنیم (Ibid: 141). مثال ریکرت مراسم دعای کلیساست. مراسم دعای کلیسا حضور بدن‌ها (اندام‌ها، میزها و ساختمان) یا حالت‌های ذهنی یا سرود مقدس نیست، بلکه تنظیم ناواقع^۴ از عناصر زیبایی‌شناسانه، مذهبی و نظری در آن وجود دارد که افراد متفاوت این معنا را یک‌گونه تجربه می‌کنند (Ibid: 149). البته تجربه مشترک و اجتماعی تنظیمات معنایی ناواقع به معنای عمومی بودن محتوای آن‌ها (تجربه افراد) نیست. محتوای آیین کلیسا برای همه یکسان نیست: جایگزین ناپذیر، ارزش مدار و فردی است.

-
1. Non-real
 2. validly
 3. detached
 4. Nonreal configuration

نتیجه‌گیری

اگر علوم انسانی به دنبال رویکرد غیرپوزیتیو باشند، موردهایی را با تاریخ، فرهنگ، بوم و رخدادهایی با شرایط ارزشی خاص بازنمایی می‌کنند؛ در نتیجه مفاهیم نمی‌توانند انتزاع بدون زمان و مکان خاص باشند. اگر به دنبال فهم علوم انسانی غیرپوزیتیو هستیم، باید به دنبال دیدگاهی درباره علوم انسانی باشیم که بتواند روشی از شکل‌گیری مفاهیم در علوم انسانی نشان دهد که هم برای حفظ فردیت آن راهگشا باشد و هم بتواند عمومیت لازم را برای علم بودن حفظ کند. براساس مبانی نظری نوکانتی می‌توان مفهوم فردی خاص را شکل داد. سه برداشت از فردی وجود دارد: (۱) فرد تاریخی همچون موجودی خاص و یکه. این برداشت برای درک محدودیت شکل‌گیری مفاهیم در علوم طبیعی است؛ (۲) تاریخی بودن به مثابه وجود زنده بودن متصل و همراه با ارزش است؛ موجود وحدت‌یافته در تکین‌بودگی‌اش (مثال الماس کوه نور)؛ (۳) فرد تاریخی همچون واقعیت مقرر برای همه به جهت ارتباط با ارزشی عمومی. فقط در سطح سوم است که فرد تاریخی (فرهنگی) را ابژه علوم تاریخی بدانیم (Ibid: 98). در سطحی بالاتر، ابژه ماده تاریخ یا متعلق علوم انسانی، متوجه واقعیت‌های فرهنگی است که روحی و معنادار است.

می‌توان با توجه به اقتضائات عمومیت محتوای مفاهیم در علوم انسانی، ربط نظری ارتباط ارزشی و اعتبار فردی نشان داد که علوم انسانی (تاریخی) فقط از توصیف پدیده‌های فردی ساخته نمی‌شود و عناصر مفهوم نیز می‌توانند تشکیل واحد به معنای واحد موجود منسجم دهند تا به نظام خودبسنده و بسته از ایده‌ها منجر شود. در این برداشت، محتوای مفهوم عمومی است؛ زیرا یا تکثری از افراد مشترک را جمع می‌کند یا برای تکثری از افراد به کار می‌آید و کل اعضای تکثر را در پیوند فردی یا کل جمع می‌کند. اگر عالم انسانی به دنبال ابژه تاریخی (فرهنگی) همچون برساختی از کل است، به این معنا نیست که به دنبال فردی نیست. او حتی پیوندهای کلی را ساختار یکه و فردی بازنمایی می‌کند؛ بنابراین با پذیرش پیش‌فرض‌های نظری نوکانتی علوم انسانی

از مفاهیم فردی امکان‌پذیر است: عمومی‌سازی با حفظ فردی‌سازی؛ یعنی حفظ تمام آنچه مربوط به ربط ارزشی ذات تاریخی مفهوم است. می‌توان تصور کرد فردی هم عضو کل تاریخی (فرهنگی - معنایی) باشد و هم مصداق مفهوم عمومی؛ یعنی مفهوم تاریخی فردی‌سازی شده که به جهت ربط ارزشی شکل گرفته است، هم زمان محتوای عمومی دارد و چیزی را جمع کرده که برای همه افراد گروه مشترک است. علم همیشه معطوف به کلی است؛ اما آنچه در عمومی بودن علوم تاریخی خاص است، ارزش عمومی است که باید افراد با آن ربط پیدا کنند تا فرد تاریخی شوند.

منابع

1. Beiser Frederick, 2013, *Late German Idealism: Trendelenburg and Lotze Oxford*, Oxford University Press.
2. Beiser, Frederick, 2011, *The German Historicist Tradition*, Oxford University Press.
3. Heis, Jeremy, 2018, *Neo-Kantianism*, The Stanford Encyclopedia of Philosophy. <https://plato.stanford.edu/entries/neo-kantianism/>
4. Lotze, H, 1884, *Logic, in three books: of Thought, of Investigation, and of Knowledge*, ed. and trans. B. Bosanquet; 2nd edition, 1887, Oxford, Clarendon Press.
5. Oakes, Guy, 1988. *Weber and Rickert: Concept Formation in the Cultural Sciences*, Cambridge MA: MIT Press.
6. Rickert, Heinrich, 1986, *The limit of concept formation in natural science*, Translated by Guy Oakes. New York: Cambridge University Press.
7. Sullivan, David, 2018, *Hermann Lotze*, The Stanford Encyclopedia of Philosophy. <https://plato.stanford.edu/entries/neo-kantianism/>
8. Windelband, W. & Oakes, G. (1894). History and natural science. *History and Theory*, 19: 165-168.